

تدوین الگوی مشاوره رشدی با تأکید بر سیر زمانی رشد و ابعاد مسئولیت فرد بر اساس آرای اندیشمندان مسلمان^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۱۸

فاطمه قاسمی نیائی^۲

معصومه اسمعیلی^۳

فربرز باقری^۴

چکیده

هدف این پژوهش، ایجاد الگویی متناسب با فرهنگ ایرانی-اسلامی بوده و در آن، با تأکید بر بُعد زمان و ابعاد مسئولیت فرد در راستای دستیابی به رشد، بررسی و استخراج مبانی، اصول و اهداف رشد و نیز ابعاد مسئولیت فرد صورت گرفته است. برای انجام دادن این پژوهش از هرمنوتیک کلاسیک شلاپرماخر استفاده کرده و با استفاده از ویژگی‌های دستوری و فنی متن و با دور هرمنوتیکی از تفسیر جزء به کل و کل به جزء در سه سطح افق مؤلف، افق و برداشت محقق، و ادغام افق مؤلف و محقق به تجزیه و تحلیل و استخراج الگوی نهایی دست یافته‌ایم. مرجع تفسیر، گزینشی هدفمند از آثار اندیشمندان مسلمان همچون ابن عربی، سهروردی، حسن زاده آملی و جوادی آملی بوده که به بیشترین میزان با هدف این پژوهش قرابت داشته است. الگوی حاصل شده با استفاده از شیوه منطق استقرایی و قیاسی در نهایت، در نگرشی کاربردی در قالب اهداف، مبانی، اصول و ابعاد مسئولیت فرد در راستای رشد بررسی شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند هدف از رشد، حرکت کردن بر مدار حق است که مبانی و اصولی بدین شرح دارد: مبنای کمال با اصول تضاد، میل به کمال، عاملیت، سلسله مراتب وجود، خدمت رسانی، قاعده مندی و آفرینش مداوم، جهتمندی و هدفمندی؛ مبنای وحدت با اصول مکملیت، اتصال اجزا، پذیرش و یکپارچگی، حقیقت ثابت، تغییرناپذیری قواعد و علیت هستی، تعادل و سازگاری؛ مبنای جاودانگی با اصول میل بازگشت به مبدأ، مکانمندی، زمانمندی وجود، یکپارچگی زمانی، مرگ و چرخش وجودی؛ مبنای هدفمندی با اصول رهبری، قدرت خلق، اداره و تداوم هستی، و جامعیت. هدف از این پژوهش، رشد عمل کردن بر مدار الهی است که با توجه به مبانی و اصول مختص به آن، شخص در ابعاد فردی و ارتباطی، مسئول شناخته می‌شود و با توجه به حیطه و ابعاد مسئولیتی خویش، با معنایابی مجدد به شیوه‌ای متفاوت در سطوح شناختی، عاطفی و رفتاری، مسائل فردی و ارتباطی خود را حل می‌کند.

واژگان کلیدی: الگوی اسلامی، مشاوره رشدی، زمان، مسئولیت وجود، آرای اندیشمندان مسلمان، هرمنوتیک.

۱. این مقاله، برگرفته از رساله دکتری با عنوان تدوین و اعتباریابی الگوی مشاوره رشدی مبتنی بر نحوه مواجهه با فرایند زمان و مسئولیت وجود متناسب با فرهنگ اسلامی است.

۲. دانشجوی دکتری مشاوره، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. Fatemehghasemi3030@gmail.com

۳. استاد گروه مشاوره، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). masesmaeily@yahoo.com

۴. دانشیار گروه روان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

بیان مسئله

درمان‌های تک‌مکتبی با افسانه یکرنگی، برپایه این عقیده ساده‌لوحانه شکل گرفته‌اند که تمام مراجعان، دارای ارزش‌های یکسان هستند و در بافت فرهنگی مشترکی مباحث را ادراک می‌کنند (Stuart, 2004). هریک از مکاتب درمانی، دیدگاه‌هایی متفاوت را به دست می‌دهند و ارزش‌ها، جهت‌گیری‌ها و فرض‌های خاص خودشان را درباره رفتار انسان دارند؛ یعنی هر درمانگری متناسب با فرهنگ خویش به مسائل می‌نگرد و برای آن‌ها راه‌حل‌هایی را در نظر می‌گیرد؛ به همین سبب، در کاربرد ای راه‌حل‌ها برای مراجعان دارای سوابق فرهنگی و ارزشی متفاوت، محدودیت‌های اساسی وجود دارد (Hansen, Pepitone- Arreola-Rockwell and Greene, 2000). در واقع، اهمیت دادن به تفاوت‌های مراجعان در درمان و ادراک تفاوت‌های قومی، جنسی، فرهنگی و ارزشی آن‌ها زمینه را برای روان‌شناسی حساس به فرهنگ فراهم آورده است. روان‌شناسی فرهنگی، مبحثی بین‌رشته‌ای با هدف اعتباربخشیدن به تاریخ و بافت فرهنگی در فرایند و نتایج ذهن انسان است. در این شاخه از علم روان‌شناسی، چگونگی تفکر و اعمال افراد براساس اهداف، ارزش‌ها و جهان‌بینی خاص آنان مطالعه می‌شود و فرهنگ، عاملی مهم در تشخیص دادن و درمان بیماری‌ها به‌شمار می‌آید (Shweder et al., 2006). در واقع، تکلیف اساسی مشاوره در راستای این جنبش، کمک کردن به افراد برای یافتن پاسخ‌هایی است که به بیشترین میزان با ارزش‌های فرهنگی آن‌ها همخوانی داشته باشد (کری، ۱۳۹۸).

با تأکید بر اهمیت ارزش‌ها و بافتار فرهنگی خاص مراجع، امروزه، استفاده از الگوهای درمانی‌ای که مؤلفه‌های گوناگون را با ترکیبی هماهنگ در کنار هم قرار می‌دهند تا بیشترین کارایی را برای مراجعان در فرهنگ‌ها و با ارزش‌های متفاوت داشته باشند، در حال رشد و توسعه فزاینده است (پروچاسکا و نورکراس، ۱۳۹۸)؛ به عبارت دیگر، الگو یعنی چهارچوب نظری و مفهومی‌ای که در آن، مؤلفه‌های گوناگون حول محور ساختاری واحد گرد هم می‌آیند تا از آن‌ها برای دستیابی به یک هدف خاص استفاده شود (بلیکی، ۱۳۹۷)؛

بنابراین، امروزه با تأکید بر اهمیت فرهنگ در درمان مراجعان، الگوها ابزارهایی مفید برای انطباق یافتن با ارزش‌های مراجعان و کسب بیشترین تأثیر به‌شمار می‌آیند.

در همین راستا، مراجعان ایرانی در فرایند مشاوره، متأثر از فرهنگ ایرانی هستند و برای حل کردن مشکلات خود، در چهارچوبی خاص به مسائل می‌نگرند و عمل می‌کنند. دین اسلام از بدو ورود به جامعه ایرانی، فرهنگ و جهان‌بینی‌ای خاص را شکل داد که ارکان آن بر نوع نگاه افراد به مسائل، اثرگذار بود. فرهنگ اسلامی، عبارت از مجموعه باورها و ارزش‌های اسلامی و نمود آن‌ها در پیشرفت علم و هنر، و ظهور نهادهای اجتماعی و سیاسی در میان مردمی است که اسلام را به‌عنوان دین خویش پذیرفته و اصول اساسی آن را بر الگو و فرهنگ ارتباط با خدا، خود، طبیعت و جامعه حکم‌فرما کرده‌اند (ولایتی، ۱۳۹۸)؛ لذا الگویی با فرهنگ ایرانی قرابت دارد که ارزش‌های اسلامی را در خود جای دهد و هدف غایی از درمان، رشد و تکامل فردی را براساس معیارهای آن تبیین کند.

در هر الگوی درمانی‌ای نقطه رشد و مفهوم سلامت، هسته مرکزی محسوب می‌شود و دیگر مفاهیم حول آن شکل می‌گیرند. پرداختن به رشد فردی در واقع، اهمیت دادن به خویش‌تنب خویش و غلبه بر بیگانگی است. در صورت غفلت از این مسئله، معیارهای بیگانه جایگزین اصالت فرد می‌شوند و مسیر رشد را مسدود می‌کنند و نتیجه این خسارت، نوعی خودباختگی است (حسن‌زاده، ۱۳۹۰). در علم روان‌شناسی، هسته مرکزی هر مکتب با تعریف رشد آغاز می‌شود و در تضاد با آن، بیماری و شیوه‌های درمان و پرداختن بدان ترسیم می‌شود. در علم روان‌شناسی، رشد و تعالی نفس به‌معنای تظاهر فردی همه توانمندی‌ها و تمایل به کامل کردن خود است (Ivtzan, Gardner, Bernard, Sekhon and Hart, 2013). تکامل و تعالی فردی یعنی بارورکردن عمیق‌ترین تمایلات یا شایسته‌ترین ظرفیت‌های فردی، رسیدن شخص به تمامیت و گشودن هرآنچه قوی‌ترین و بهترین است در وجود او؛ به‌گونه‌ای که وی بتواند اوج موفقیت‌آمیز تلاش‌هایش را نشان دهد (Gewirth, 2009).

رشدیافتگی در فرهنگ اسلامی یعنی اهتدا و استکمال شخصیت، و متعلق رشد در واقع، کل وجود آدمی است. چنین رشدی خودبه‌خود صورت نمی‌گیرد؛ بلکه نوعی انتخاب،

یعنی فرصت و امکان به‌شمار می‌آید. در اندیشه اسلامی، رشد به‌عنوان محوری‌ترین مبحث انسانی، مستلزم ارشاد و مشاوره است. مشاوره اسلامی، عهده‌دار تمام ابعاد شخصیت انسان است و در این فرایند، ضمن تقویت ایمان افراد در پرورش دادن جنبه‌های عقلانی، عاطفی، اجتماعی و بدنی، دستورالعمل‌هایی سودمند به آنان ابلاغ می‌شود (رحیمی، ۱۳۸۸).

در تأیید اهمیت رشد و کمال در فرهنگ و اندیشه اسلامی، همین بس که تمام مباحثات عالمان و عارفان اسلامی درباب انسان درواقع، مربوط به انسان کامل و رشدیافته بوده است. انسانی که جامع همه عوالم الهی و کونی، اعم از کلی و جزئی باشد، کتابی است جامع کتب تکوینی الهی و چنین گفته‌اند که انسان کامل از حیث روح و عقل خویش کتابی است عقلی که ام‌الکتاب نام دارد؛ همچنین از حیث قلب خود، کتاب لوح محفوظ و از لحاظ نفس، کتاب محو و اثبات است. انسان کامل، صحف مکرمه بلندمرتبه پاکیزه‌ای است که کسی جز پاک‌شدگان از حجاب‌های ظلمانی، او را لمس نکرده است و اسرارش را در نمی‌یابد (علی‌نوروزی و کوهی اصفهانی، ۱۳۹۲).

در دیدگاه اسلامی، رشد و تعالی فردی با زمان گره خورده؛ یعنی رشد فرد در پیوستاری از زمان از گذشته، حال و آینده در حال حرکت کردن است و آینده فرد در نمود آخرت، اعمال او در زمان‌های گذشته و حال را منعکس می‌کند؛ آن‌گونه که علامه حسن‌زاده آملی به نقل از پیامبر (ص) می‌فرماید:

با دنیا آخرت است. نفرمود «بعد از دنیا آخرت است» تا آخرت در طول زمانی دنیا قرار گیرد. و فرمود: «قرینی که با تو دفن می‌شود، حی است و محشور نمی‌شوی مگر به او و وحشت نمی‌کنی مگر از وی»؛ به‌خصوص که فرمود: «آن قرین، فعل توست» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴).

در چنین تعبیری در اندیشه اسلامی، آینده چیزی جز حسابرسی گذشته نخواهد بود و زمان حال، هنگام گشودگی و ارزیابی و برنامه‌ریزی برای آینده برحسب گذشته است. در این نگاه، فرد در برابر سیر زمانی خویش و میزان اندوخته‌های خود، پاسخ‌گو و مسئول است. در قرآن کریم، زمان طبیعی از نوع قراردادی نیست؛ بلکه از واقعیات جهان طبیعت است؛ با این تفاوت

که این واقعیت از نحوه وجود در حال شدن و تحقق یافتن موجودات طبیعت پدیدار می‌شود؛ بنابراین، زمان طبیعی قابل جابه‌جایی، گنْدشدن یا تندشدن نیست و قابلیت ربط و تعیین ندارد؛ لذا نه قراردادی، بلکه حقیقی است؛ اما وقتی در انسان متجلی می‌شود، کاملاً تحت اختیار دنیای اوست و به‌نوبه خود، دنیای انسان را کنترل می‌کند. می‌توان زمان حال را در دنیای درون خود به گذشته یا آینده برگرداند و به دیگر سخن، زمان‌ها را جابه‌جا کرد. لحظات توبه در قرآن به هردو زمان گذشته و آینده مربوط می‌شود؛ بدین شرح که گذشته، ترس از اعمال خود است و آینده، ترس از عدالت و حسابگری خداوند متعال (نشاط‌دوست، ۱۳۹۴).

پرداختن به مبحث رشد و تأکید بر زمان شکل‌گیری پایه‌های آن با مسئولیت فرد گره خورده است و تبیین رشد و جایگاه رشد، خط حرکت و ابعاد مسئولیت فرد را مشخص می‌کند؛ به عبارت دیگر، مسئولیت یعنی فرد در قبال شکوفایی هرآنچه ذاتاً در وجودش نهاده شده، مسئول است و این مسئولیت را با آگاهی و در ارتباط با دیدی هستی‌شناسانه و در راستای رشد و تعالی خویشتن انجام می‌دهد (Mendelowitz and Schneider, 2008). اسلام به دلیل یکپارچه‌نگری در سیر زمانمندی رشد، در مقابل رویکردهای درمانی، نگاهی ویژه به مسئولیت فرد داشته و بر ابعاد این مسئولیت در طیف گذشته، حال و آینده تأکید کرده است. مسئولیت‌پذیری از ویژگی‌های شاخص انسان کامل در اندیشه اسلامی است که در سایه آن، رشد و تکامل فرد و جامعه انسانی تحقق می‌یابد؛ بدین صورت که انسان در خصوص فرداهای پیش‌روی خود، چشم‌اندازی از رشد، پیشرفت و کمال را ترسیم می‌کند و سپس برای دستیابی به قله‌های کمال، مسئولیت‌هایی را برعهده می‌گیرد؛ از این روی، پیامبر اعظم (ص) و اهل بیت (ع) هدایت بشر را منوط به پذیرش مسئولیت و تکلیف در قبال خدا، خود و دیگران دانسته‌اند (خاکبازان، ۱۳۹۷).

در نگرش اسلامی، انسان در جایگاه خلیفه‌اللهی موردنظر است و در تناسب با این جایگاه، مسئولیت وی تا گستره هستی امتداد می‌یابد. منشأ مسئولیت‌پذیری دین‌محور، ذات پاک خداوند متعال است و جهتی روبه‌بیرون و به سمت محیط دایره‌وار مسئولیت انسان دارد؛ به عبارت دیگر، به‌رغم گسترش یافتن دامنه مسئولیت‌های انسان، وی هرگز از مبدأ

خدایم محور خویش جدا نمی‌شود و فاصله نمی‌گیرد. در واقع، خدامحوری، رکن و نخ تسبیح تمام شئون مسئولیتی انسان است که او را از ابتدا تا هر جایی که دامنه مسئولیتش ادامه می‌یابد، هدایت و رهبری می‌کند. برای این مسیر به سبب لایتناهی بودن مبدأ آن، انتهای نمی‌توان متصور شد و به عبارت دیگر، به‌رغم اینکه خداوند متعال در مرکز دایره مسئولیتی ترسیم شده، در واقع، وجودش همه جا ساری و جاری است (آسمانی و تابعی، ۱۳۹۸).

بر اساس آنچه گفتیم، به دلیل اهمیت داشتن توجه به فرهنگ و ارزش‌های مراجعان برای درمان شدن، لازم است الگویی طراحی شود که به بیشترین میزان با ارزش‌های مراجع ایرانی قرابت داشته باشد. از سوی دیگر، ارزش‌های اسلامی در مرکز فرهنگ ایرانی-اسلامی، دارای مؤلفه‌هایی هستند که باید در تبیین و عرضه راهکار به مراجعان ایرانی لحاظ شوند؛ لذا ضمن اهمیت ساختار مورد بحث، از منظر محتوا نیز فرهنگ اسلامی همواره به رشد فردی و اجتماعی توجه کرده و در حل مسائل گوناگون افراد، آنان را به سمت رشد و تعالی رهنمون شده است؛ بنابراین، ایجاد یک الگوی مشاوره‌ای با محوریت رشد و متناسب با بافت فرهنگی جامعه اسلامی ایران می‌تواند ضمن جلوگیری از بروز تضادهای ارزشی به حل مسائل فردی و اجتماعی افراد کمک کند. در همین راستا، در ارتباط با رشد و تعالی به‌عنوان بحث محوری، دو مسئله، یکی سیر زمانی رشد و دیگری مسئولیت فرد در راستای رشد و تحقق آن مورد تأکید و توجه است که به دنبال تعمق در آرای اندیشمندان مسلمان، پایه‌های شکل‌گیری الگوی مشاوره‌ای منطبق بر فرهنگ در بُعد اهداف، مبانی و اصول کشف و بررسی می‌شود.

روش پژوهش

برای انجام دادن پژوهش حاضر از روش هرمنوتیک کلاسیک شلایرماخر استفاده کرده‌ایم. در این روش، فهم عینی از مراد مؤلف، مورد نظر است و تفسیر بدون سوءفهم، امکان‌پذیر دانسته می‌شود. شلایرماخر به‌عنوان بنیان‌گذار هرمنوتیک کلاسیک، کشف معنای گوهری و قصد اصلی مؤلف را در یک دایره شناختی دیالکتیکی که میان متن و جهان ذهنی صاحب متن اتفاق می‌افتد، ممکن می‌داند و تحقق یافتن آن را بر اساس فهم دستوری و فنی

روان‌شناختی ادعا می‌کند که حتی می‌تواند به عرضه‌شدن یک فهم برتر از فهم خود مؤلف بینجامد (اکبری دهقان و پاشایی، ۱۳۹۷).

دلیل انتخاب این روش، آن است که در این پژوهش به دنبال آن هستیم که با بررسی آرای اندیشمندان مسلمان در خصوص رشد و تعالی و سیر زمانی آن، به استخراج مؤلفه‌های اساسی در تعریف و مبنای رشد دست یابیم و در همین راستا ابعاد مسئولیت فرد در راستای رشد را تبیین کنیم. هدف ما آن است که به تفسیری عینی و دور از سوءفهم از طریق ادغام افق‌های محقق و مؤلف دست یابیم و با قراردادن خود به جای مؤلف در یک چرخش هرمنوتیکی به فهم مناسب و پاسخ سؤال‌های مطرح در پژوهش به منظور تشکیل الگوی تلفیقی موردنظر برسیم.

مرجع تفسیر ما در این پژوهش، آثار چهار تن از اندیشمندان مسلمان به نام‌های ابن عربی، سهروردی، حسن‌زاده آملی و جوادی آملی است که از طریق نمونه‌گیری هدفمند و در راستای شکل‌گیری پایه‌های الگوی موردنظر انتخاب شده‌اند. علت انتخاب این اندیشمندان علاوه بر آشنایی نسبی نگارندگان با آرای آنان، این بوده است که ابن عربی و سهروردی نگاهی یکپارچه به زمان و سیر آن داشته و در فرایند رشد فردی، زمان را با تحول وجودی مرتبط دانسته‌اند. حسن‌زاده آملی و جوادی آملی نیز در بحث مسئولیت وجود، ابعاد مسئولیت را در سطوح فردی، اجتماعی و الهی تا گستره هستی، گسترده دانسته‌اند. چنین نظریاتی با هدف موردنظر ما از پژوهش انطباق دارند و بیش از آرای دیگر اندیشمندان مسلمان، جامعیت و یکپارچگی زمانی و مسئولیت وجودی را دربر می‌گیرند. در همین راستا از میان آثار ابن عربی، کتاب‌های انسان کامل، درخت هستی و فصوص الحکم، از میان آثار سهروردی، کتاب‌های حکمة الإشراف و مجموعه مصنفات، از میان آثار جوادی آملی، کتاب‌های حیات حقیقی انسان در قرآن، مراحل اخلاق در قرآن، حق و تکلیف در اسلام، و جامعه در قرآن، و از میان آثار حسن‌زاده آملی، کتاب‌ها و مقالات دروس معرفت نفس، «چشمه عشق» و «نکته نفس از هزار و یک نکته» تفسیر و تحلیل شده‌اند.

از دیدگاه شلایرماخر، تفسیر و تجزیه و تحلیل اطلاعات با استفاده از این شیوه، خود دو

روش متفاوت را می‌طلبد؛ یکی روش قیاسی که تقریباً از نوع استقرایی به‌شمار می‌آید و شلایرماخر آن را حکم‌فرما بر جنبه زبان‌شناختی تفسیر می‌داند و این همان جایی است که مفسر باید از کاربردهای واژگان و قوانین حاکم بر آن‌ها آگاهی داشته باشد؛ دیگری روش حدسی و گمانی که ورای شواهد تجربی و با اتکا به فرضیه آزمایشی به‌منظور ریشه‌شناسی لغت از آن استفاده می‌شود. این روش از نظر شلایرماخر بر جنبه روان‌شناختی تفسیر، حکم‌فرماست (Farley, 2008).

شلایرماخر توصیه می‌کند ابتدا متن خوانده شود و تا حد ممکن، تفسیر هر قسمت از آن صورت گیرد تا درنهایت، تفسیری تقریباً کلی از متن به‌دست آید. آن‌گاه می‌توان تفسیرهای اولیه را با این تفسیر تقریباً کلی مقایسه و در صورت لزوم، تفسیر خود را اصلاح کرد. در این صورت می‌توان تفسیر تقریباً کلی متن را بهبود بخشید و همین تفسیر را برای اصلاح تفسیر هر قسمت از متن به‌کار گرفت و در این روند به‌گونه‌ای نامحدود پیش رفت. این همان چیزی است که شلایرماخر از آن به‌عنوان دور هرمنوتیک یاد می‌کند (قنواتی محمدقاسمی، نوروزعلی و خیالی خطیبی، ۱۴۰۰).

در همین راستا به‌منظور تجزیه و تحلیل متون کوشیده‌ایم با توجه به ویژگی‌های دستوری و فنی متن و نیز با در نظر گرفتن اندیشه‌ها و جهان‌بینی اثرگذار بر مؤلف، متن را تفسیر کنیم و طبقه‌بندی و تفسیر اطلاعات را در سه سطح آرای مؤلف (متن)، آرا و برداشت محقق (تفسیر جزئی متن) و ادغام آرای مؤلف و محقق (تفسیر کلی برپایه تفسیر جزئی) به‌دست دهیم. در هرمنوتیک شلایرماخر تلاش می‌شود با چرخش و دور هرمنوتیک و براساس منطق استقرایی و قیاسی، تفسیر جزئی برپایه تفسیر کلی متن و تفسیر کلی برپایه تفسیر جزئی شکل گیرد و اصلاح شود. در این رویکرد تفسیری به‌دلیل تأکید بر فهم بیشتر از فهم مؤلف، تفاسیر جزئی و کلی می‌توانند به ورای مفاهیم ظاهری متن بروند و از منظری جامع‌نگرانه و با درک کنه مطلب و جهان‌بینی خاص مؤلف، مفاهیم و مؤلفه‌های زیربنایی متن را استخراج کنند.

در این مقاله، بر اعتباریابی پژوهش نیز در سراسر فرایند تأکید شده است. پس از انجام شدن هر بخش از روند کار، تحلیل‌های استخراج‌شده در اختیار پنج تن از متخصصان آشنا با حوزه مشاوره و اندیشه‌های اسلامی قرار گرفته‌اند و با استفاده از روش دلفی، تناسب الگو از دیدگاه آنان بررسی شده است. علاوه بر موارد یادشده با توجه به ملاک‌های اعتباریابی کوبا و لینکلن (1985)، راستی‌آزمایی یافته‌های پژوهش مبتنی بر ملاک‌های درگیری مستمر، بازبینی از سوی متخصصان، انتقال، مقایسه‌های تحلیلی و تکنیک ممیزی صورت گرفته است.

یافته‌های پژوهش

جدول ۱. بررسی هرمنوتیک آرای اندیشمندان مسلمان درباب مفهوم و هدف رشد با تأکید بر سیر زمانمند آن

آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)	برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)
آنچه به‌عنوان جنس و فصل انسان از قرآن به‌دست می‌آید، تعبیر «حیّ متألّه» است. جنس تعریف آدمی از منظر قرآن، حیّ است که تفاوت آن با حیوان در بقا و عدم نابودی اوست (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۵).	ماهیت انسان در تأله و در ارتباط با خداوند متعال معنا می‌یابد. انسان موجودی است که حیات و هدف زیستنش در حرکت به‌سمت نشئه الهی معنا می‌یابد.
اما چیزی که ممکن است روی دهد و عوامل آن به دست خود انسان است، تضعیف نهاد فطرت است؛ نه تغییر، تبدیل یا امحای آن (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۲۰).	فطرت انسانی به‌عنوان ظرفیت حقیقت‌یاب ثابت و نهایی از جمله قواعد تغییرناپذیر هستی است که تبدیل و تغییری در آن ایجاد نمی‌شود.
انبیا و اولیای الهی نیز در محدوده خطاب بوده و وجود آنان هم به‌سان حرف، ذاتاً فاقد هرگونه مفهوم مستقل است؛ اما شدت نزدیکی آنان به اسم و فعل خداوند سبب شده است که اثر فعلی و اسمی پیدا کنند و به‌اذن خداوند، تکیه‌گاه انسان‌های عابد بشوند که جز حقیقت ربطی و هویت حرفی، مفهوم دیگری ندارند؛ از این رو، هریک از حرف‌های انسانی که به آن ذوات مقدس نزدیک شود و بر آنان تکیه کند، از حال حرف محض فاصله می‌گیرد و درکنار	انسان به‌واسطه اتصال به منشأ هستی و براساس حکم و اراده آن، دارای عاملیت و قدرت خلق و تغییر در جهان می‌شود و می‌تواند منشأ اثر در هستی باشد.

برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)	آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)
	این اسم و فعل خداوندی، معنای قابل قیام می‌یابد؛ پس ربط مستقیم با ولی خدا انسان را زنده می‌دارد و به بارگاه تالّه راهش می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۳۲).
امام و ولی، ابزار هدایت در هستی در راستای مبدأ و مقصد خلق مداوم است. امام و ولی به دلیل اتصال به منشأ فیض در جهان، در جایگاه رهبری قرار دارد و مسئول اداره کردن هستی و تداوم بخشیدن به آن است.	آری! امام معصوم، حقیقت حبل متینی است که از دنا تا جنةاللقاء امتداد یافته است و مؤمنان با درآویختن به این رشته تا سرپرده حضور هدایت می‌شوند؛ ولی اموال و دارایی‌های عاریه‌ای که نمودی از دنیای آنی است، چنانچه آدمی را به خود مشغول دارد، بال‌وپرش را می‌بندد و در ژرفای طبیعت، چنان به قیدوبندش می‌کشد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۹۰).
انسان کامل در مقام یکپارچگی و تعادل قرار دارد و از ظرفیت‌های به‌ظاهر متضاد و به‌صورت پنهان، مکمل در راستای رسیدن به مقصد نهایی بهره می‌برد.	گاهی حیّ متألّه و انسان کاملی است که میان مُلک و ملکوت جمع کرده و حیات طبیعی و فراطبیعی را در نهایت سلامت در دورن خویش گرد آورده است. چنین انسانی که قادر به جمع میان حضرات خمس و تنها در رتبه انبیا و اولیای الهی است، کون جامع به جمع سالم خواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۲۸۳).
انسان کامل، خود را متصل به اجزای هستی می‌داند و به دلیل نزدیک بودن به خدا می‌تواند منشأ فیض و کمک به ماسوی‌الله باشد.	پس می‌توان گفت که در نظام الهی، فرد اصلی از حق شخصی خود به‌سود جامعه می‌گذرد و منافع امت را تأمین می‌کند و خود نیز به مقامی راه می‌یابد که مظهر اسمای حسناى حق (همچون سخی، جوادی و...) باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۳۵۷).
استفاده از دنیا ابزاری است برای ساخت انسان و مراتب وجودی‌اش در عرصه‌ای دیگر.	باید به فکر بنشینیم و به نماز برخیزی؛ دنیا را به اهل دنیا واگذاری؛ اما نصیب خود را از دنیا از یاد مبری که خدای - تعالی - فرمود: «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»: «سهم خود را از دنیا فراموش مکن» (سوره قصص، آیه ۷۸)؛ البته بدان که نصیب این سرا، برگرفتن زادوتوشه است برای آن سرا (دل شکسته) (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱).
سلسله‌مراتب وجودی انسان در طول حرکتش فراز و فرود می‌پذیرد و اوج این مرتبه، یعنی فیض‌رسانی به دیگر	پس در عالم برین که عالم آسمان است، خدا در آن، خورشیدی را چون چراغ قرار داده است که زمینیان از آن، نور می‌گیرند؛ همچنین روح را در بدن قرار داده است تا بدن از آن، نور بگیرد؛ پس هرگاه

برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)	آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)
<p>موجودات را در انسان کامل می‌توان یافت. پس از این مرحله، انسان رو به افول می‌نهد و در پی مرگ، به منشأ هستی اتصال می‌یابد و جاودانه می‌شود.</p> <p>مرگ، چرخش وجودی مخلوق است به سمت مرتبه وجودی والاتر که در آن مرتبه، وی می‌تواند به ذات نامبرای الهی اتصال یابد و جاودانه شود.</p>	<p>روح با مرگ خود نپایان می‌گیرد؛ چون تاریکی زمین هنگامی که خورشید آن پنهان شود و غروب کند. آن‌گاه عقل را چون ماه قرار داد که از فلک آسمان، نور می‌گیرد. نورش گاهی افزون و گاهی کاسته می‌شود. در آغاز ماه، کوچک به نظر می‌رسد که آن را هلال گویند؛ چون انسان صغیر در خردی‌اش؛ پس کامل شدن ماه در یک شب که آن را بدر یا شب چهاردهم ماه می‌گویند، ماه به‌طور کامل ظاهر می‌شود؛ آن‌گاه دوباره نورش کاسته می‌شود؛ چون انسان که در چهل سالگی، کامل گشته و دوباره در ترکیب و نیرویش به نقص و کاستی برمی‌گردد (ابن عربی، ۱۴۰۰ الف، ص. ۱۱۰).</p>
<p>زمین هرگز از انسان کامل، خالی نخواهد بود؛ زیرا انسان کامل، واسطه فیض‌رسانی مستمر الهی است، در جهان، هستی را رهبری و اداره می‌کند و با جامعیت میان طبیعت و ماورای طبیعت به جمع سالم می‌رسد.</p>	<p>هرگاه اتفاق بیفتد که زمانی حکیمی آید که هم متوغل در تأله باشد و هم بحث با ریاست تأمه می‌باشد و خلیفه و جانشین خدا اوست... و هیچ‌گاه جهان از حکیمی که متوغل در تأله است، خالی نبود و او شایسته‌تر است به ریاست از حکیمی که تنها متوغل در بحث است (سهروردی، ۱۳۹۲، ص. ۲۱).</p>
<p>یکپارچگی و هدفمندی کل نظام هستی و قرارگرفتن آن بر محور نور الهی ابزار بینش و تأمل در یکپارچگی هستی</p>	<p>نقش اساسی نظام نوری، آن است که مجموعه شبکه عظیم هستی حول محور نور تفسیر می‌شود و همه مجموعه هستی به‌عنوان نظام واحد، یکپارچه و هماهنگ برمدار نور ظهور و بروز می‌یابد (سهروردی، ۱۳۷۲، ج. ۱، ص. ۵۰۵).</p>
<p>مرگ به‌تعبیری همان بریده‌شدن از فردیت خود و اتصال به قانون هستی است که از مبدأ هستی نشئت گرفته و این یعنی همان بازگشتن اصیل ما انسان‌ها و غرق‌شدنمان در جریان فناپذیری.</p>	<p>مرحله اول، فنا یافتن از صفات انسانی است که نخلق نام دارد و در آن، عارف از همه صفات انسانی خود فانی شده، به صفات الهی متخلق می‌گردد. مرحله دوم، فناساختن ذات خود در ذات حق است که تحقق نام دارد. عارفی که ذات خود را فانی ساخته است، در خود، وحدت با حق را تحقق می‌دهد. سومین مرحله که تعلق نام دارد، فناساختن افعال خود در افعال حق است (ابن عربی، ۱۴۰۰ الف، ص. ۱۳۶).</p>
<p>زمان حال، هر لحظه در حال نؤشدن است</p>	<p>آفرینش پیاپی خداوند در همیشگی قرار می‌دهد. ما در هر لحظه با</p>

برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)	آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)
<p>و تبدیل شدن گذشته به آینده‌ای جدید در دل اکنون بروز می‌کند. این مسئله، یکپارچگی زمانی را نشان می‌دهد که به سبب یکپارچه‌بودن در جریان اشتداد وجودی، هم‌راستا است.</p>	<p>جهان جدیدی روبه‌رو می‌شویم؛ گرچه معمولاً به اشتباه گمان می‌کنیم که جهان امروز، همان جهان دیروزی است. گذرایی و نوشوندگی در عرصه آفرینش، مربوط به حقیقه الحقایق یا نَفْس‌الرحمان است و ذات مطلق و بی‌نهایت خداوندی از اوصاف گذرایی و نوشوندگی مبرا بوده و از این جهت، حق - تعالی - از جنس ایام و زمان نبوده و در نتیجه، هیچ‌یک از تقسیمات و احکام زمان و زمانی مانند قبل، بعد، حال، قدیمی، جدید، سال و... بر او منطبق نمی‌افتد و بلکه این امور، تنها بر مراحل تجلیات آسمایی خداوند، نه مرحله ذات خدا منطبق می‌گردند (ابن عربی، ۱۹۵۹، ج. ۳، ص. ۶۸).</p>
<p>بزرگی و کوچکی زمان، و طول و دوام آن به مرتبه وجودی اجزای هستی بستگی دارد؛ پس گذر زمان و سریع یا کندبودن آن، منوط به مرتبه وجودی و سلسله‌مراتب آن است.</p>	<p>ایام متفاوت‌اند و برخی بزرگ و برخی کوچک‌اند. کوچک‌ترین آنان زمان فرد است که همان شأن در آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» می‌باشند؛ زیرا که شأن (موقعیت خاصی از تجلی حق - تعالی) در آن زمان اتفاق می‌افتد. بزرگ‌ترین یوم‌ها به حد و اندازه‌ای محدود نمی‌گردد. در میان بزرگ‌ترین و کوچک‌ترین ایام، یوم‌های متوسطی قرار دارند که اولین آن‌ها همان یوم خورشیدی ۲۴ ساعت است (ابن عربی، ۱۹۵۹، ج. ۱، ص. ۳۵۰).</p>
<p>پایان تمام مسیرها و مقصدها خداست و مسیر الهی به منزله جهت‌نمایی حقیقت نهایی را نشان می‌دهد.</p>	<p>هرگاه حادثه‌ای در درخت روی می‌دهد و یا بلایی فرود آید، دست نیاز و تضرع به سوی عَرَضِ الهی دراز می‌کنند و درمان می‌خواهند و از خطا و لغزش خود پوزش می‌طلبند؛ چه جهتی برای آفریننده وجود ندارد تا بدان جهت اشاره شود یا مکان که قصد آن کنند و نه کیفیت و حالتی که بشناسند؛ پس اگر عرش به‌عنوان جهتی وجود نداشت که در قیام به خدمت حق بدان روی آورند، در طلب و خواست خود گمراه می‌شدند (ابن عربی، ۱۴۰۰ الف، ص. ۷۶).</p>
<p>حسابرسی در آینده در واقع، در گذشته و اکنون، زنده است و کیفیت هر بخش، بخش دیگر را شکل می‌دهد.</p>	<p>پیامبر فرمود: «با دنیا آخرت است»؛ فرمود: «بعد از دنیا آخرت است» تا آخرت در طول زمانی دنیا قرار گیرد. و فرمود قرینی که با تو دفن می‌شود، حی است و محشور نمی‌شوی؛ مگر به او و</p>

برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)	آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)
وجود و کیفیت کمال آن، جریانی زمانمند است که براساس مرتبت آن ارزیابی و حسابرسی می‌شود.	وحشت نمی‌کنی؛ مگر از وی؛ به‌خصوص که فرمود: «آن قرین، فعل توست» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۴).
جهان، سراسر، نشئه وجود مطلق است و جز او چیزی حقیقت ندارد.	وجود است که مشهود ما است. ما موجودیم و جز ما همه موجودند. ما جز وجود نیستیم و جز وجود را نداریم و جز وجود را نمی‌بایم و جز وجود را نمی‌بینیم (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۹، ج. ۱، ص. ۲).
ارتباط جدایی‌ناپذیر انسان و هستی	انسان در هستی، تافته جدا بافته‌ای نیست که خداوند او را جدا خلق کرده باشد و جداگانه تأمین کند؛ بلکه یکی از اضلاع سه‌گانه مثلثی است که یک ضلع آن، جهان، ضلع دیگر آن، انسان و ضلع سوم آن، ارتباط جهان و انسان است (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص. ۳۸).
هدفمندی هستی و ابتدای آن بر نظام علت و معلولی، عاملی مکمل و یکپارچه‌کننده است که سیر و تأمل در آن می‌تواند راهنمای فرد در یافتن حقیقت یکپارچه هستی باشد.	هر چیزی در راه‌وروش خود، همیشه در هر جا و در هر گاه، یکنواخت و یکسان است و برنامه‌ای از آغاز تا انجام کار خود دارد و همواره با قاعده‌ای درست و استوار به سوی یک هدف می‌رود که از آن هدف به‌در نمی‌رود، اتفاقی نیست و راه‌وروش او بیهوده نمی‌باشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۹، ج. ۱، ص. ۲۴).
انسان می‌تواند به واسطه علم و عمل صالح، مرتبت وجودی خویش را ارتقا دهد و در مسیر خلافت الهی و در مدار رهبری هستی قرار گیرد.	پایه و مایه صفات حق- تبارک و تعالی- در بُعد عملی، رحمت رحمانیه و در بُعد نظری، علم و حکمت است و در همین دو بُعد، انسان معصوم، خلیفه تامّ خدای سبحان می‌شود و مؤمن عالم و عادل در مداری پایین‌تر از معصوم به خلافت ماسوا بار می‌یابد و در فروترین مرتبه، آنان که از علم و عدل و ایمان بی‌بهره‌اند، از این حیث حقیقی و تالّه انسانی دورند به‌کلی از مدار خلافت خدا بیرون (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۷۸).
ایمان و باور به ذات الهی می‌تواند چراغ حکیم واقعی و انسان کامل، کسی است که هم در تعقل و قوه استدلال و هم در عرفان و اشراق به کمال رسیده باشد. به‌باور وی، عقل نهایت نفس است و حکیمی که هم در علوم استدلالی، متبحر و برجسته باشد و هم در امور الهی، جانشین و خلیفه خداوند بر زمین	انسان کامل با دو مبنای عقل و شهود به درک حقایق نایل می‌شود. حکیم واقعی و انسان کامل، کسی است که هم در تعقل و قوه استدلال و هم در عرفان و اشراق به کمال رسیده باشد. به‌باور وی، عقل نهایت نفس است و حکیمی که هم در علوم استدلالی، متبحر و برجسته باشد و هم در امور الهی، جانشین و خلیفه خداوند بر زمین

آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)	برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)
است (سهروردی، بی تا، ص. ۴۷۶).	
اما چیزی که ممکن است روی دهد و عوامل آن به دست خود انسان است، تضعیف نهاد فطرت است؛ نه تغییر، تبدیل یا امحای آن (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۲۰).	انسان با پیروی از فطرت و نهاد برخاسته است، از روح الهی می تواند قدرت تشخیص دادن اعتبار از حقیقت غایی را
انسان با سرمایه تشخیص خوب و بد به وجود آمده است. حب نفس با	به دست آورد و با قدرت عاملیت و تغییر حب خدا سازگار نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۸۶).
تفسیر کلی برپایه تفاسیر جزئی متن (ادغام افق مؤلف و محقق): هدف از رشد، رساندن فرد به مبدأ حق محور هستی و عمل کردن براساس دستورهای آن است.	
مبنای و اصول مترتب بر رشد: مبنای کمال با اصول: تضاد، میل به کمال، عاملیت، سلسله مراتب وجود، خدمت رسانی، قاعده مندی و آفرینش مداوم، و جهتمندی و هدفمندی؛ مبنای وحدت با اصول: مکملیت، اتصال اجزاء، پذیرش و یکپارچگی، حقیقت ثابت، تغییرناپذیری قواعد و علیت هستی، تعادل و سازگاری؛ مبنای جاودانگی با اصول: میل بازگشت به مبدأ، مکانمندی، زمانمندی وجود، یکپارچگی زمانی، مرگ و چرخش وجودی؛ مبنای هدفمندی با اصول: رهبری، قدرت خلق، اداره کردن و تداوم هستی، و جامعیت با ابزارمندی در سه بستر اجتماع (در دو بُعد قواعد اجتماعی، و پیروی از امام و راهنما)، ادراک نظام یکپارچه هستی و ظرفیت های نهادینه شده (علم، عمل، ایمان و ذات خودمختار یا فطرت)	

جدول ۲. بررسی هرمنوتیک آرای اندیشمندان مسلمان درباب مسئولیت وجود

آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)	برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)
بنابراین، اولین شرط برای سیروسلوک، بیداری است. پس از بیداری و عزم بر حرکت، انسان سالک درمی یابد که برای حرکت، زاد و توشه، مرکب و راهنما و شناخت لازم است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۲۵).	شناخت و هوشیاری، اولین شرط حرکت کردن در مسیر الهی است. این شناخت، خود شناخت اعمال، شأن وجودی و نیازمندی به راهنما را شامل می شود.
قرآن کریم در ستایش مؤمن عارف می گوید: «و خود را در مشاهد خدای علیم و قدیر حکیم می باید و اهل مراقبت و محاسبیت است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۵۷).	انسان کامل دائماً در پی مراقبت از خویش و نظارت بر خود است.
انتظار خدا از بشر این نیست که به او و آنچه متعلق به اوست، سودرسانی و خدمت شود؛ بلکه این است که بشر	خدمت کردن انسان به ماسوی الله، خدمت کردن به رشد و شکوفایی خود است.

برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)	آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف)
<p>رسیدن به شکوفایی درگرو اصل مکملیت و اتصال اجزای هستی است. هستی در صورتی شکوفا می‌شود که در آن، تعادلی حق‌محور حاکم باشد.</p>	<p>به خودش خدمت کند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص. ۱۲۰). مقام خلیفه انسان در بحث جهان‌بینی عرفانی و قرآنی، مربوط به وجود جامع انسان است که قلمرو همه ماسوای الله بوده و حتی تعلیم فرشتگان را نیز شامل می‌شود؛ یعنی مدیریت کلان جهان امکان (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص. ۳۱۸).</p>
<p>خلیفه الهی برای آزادی و اعمال جایگاه خداگونه، در برابر تمام مراتب وجودی، موظف و مسئول است. خلیفه الهی، معنای وجودی خویش را فیض‌رسانی به ماسوی‌الله می‌داند و با حرکتی هماهنگ با هستی، جریان خلق مداوم را یاری می‌دهد.</p>	<p>پس بهره او از خدا نهان صفت خطاب است؛ نه شهود؛ زیرا او صاحب دیوان الهی است؛ پس پیوسته در پشت پرده است تا مرگ او فرارسد و چون درگذرد، خداوند را ببندد و او مسئول جهان و جهان، مسئول اوست و چون آدمی نمی‌تواند جامعه قیومیت مطلق بر تن کند، بیشترین قیومیت از آن قطب زمان می‌شود که این جهت از دیگران بالاتر و برتر است (ابن عربی، ۱۳۹۲، ص. ۱۹۵).</p>
<p>انسان و جهان در مسئولیتی متقابل با یکدیگر مرتبط هستند. آدمی با شناخت مکانمندی وجودی خویش به‌عنوان خلیفه الهی و با لحاظ‌کردن اصل اختیار و آزادی می‌تواند از مسئولیت‌های گسترده خویش آگاهی یابد و متعهد شود که آن‌ها را انجام دهد.</p>	<p>در جهان‌بینی توحیدی، آزادی به‌معنای رهایی است. انجام‌دادن هر عمل حیوانی به‌معنای بردگی است؛ زیرا در این صورت، انسان از سر خرد رها و درمقابل آن به زنجیر اسارت هوای نفس گرفتار می‌شود. چنین انسانی آزاد و وارسته نیست؛ بلکه اسیر و وابسته است. بنده شهوت، فرومایه‌تر از بنده برده است (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ص. ۴۷۳).</p>
<p>آزادی یعنی باقی‌نماندن در بُعد حیوانی خویش و به دیگر سخن، کون جامع بودن و کنش قاعده‌مند داشتن. دنیا و مرتبت حیوانی، اعتباراتی حجاب‌ساز هستند که فرد می‌تواند با یافتن تمایز الهی وجود خویش، از سد آنان بگذرد و خود را نجات دهد. هوشیاری و درون‌نگری انسان، او را به ذات حقیقی‌اش می‌رساند؛ زیرا همه انسان‌ها ذاتاً از فطرت و ظرفیت وجودی خویش آگاهی دارند. خودشناسی بیشتر، مساوی است با رسیدن به استکمال نفسانی بالاتر.</p>	<p>هرکس بیشتر به خودشناسی بپردازد، به همان میزان از کمالات وجودی کسب فیض می‌کند؛ لذا هرکس خود را بشناسد، به‌اندازه توانایی و استعداد نفس خویش نسبت به حق - تعالی - معرفت کسب می‌کند و اگر ریاضت بیشتر کشد و به استکمال نزدیک‌تر گردد، معرفت زیادتر می‌شود</p>

آرای اندیشمندان مسلمان (افق مؤلف) برداشت محقق (تفسیر جزئی متن)

(سهروردی، ۱۳۷۲، ج. ۳، ص. ۳۷۷).

تفسیر کلی برپایه تفاسیر جزئی متن (ادغام افق مؤلف و محقق): مسئولیت در چهار بُعد: خودشناسی (خودآگاهی، عمل کردن براساس ظرفیت‌های درونی، توجه کردن به ندای درونی، مراقبت و نظارت)؛ کنشگری (تشخیص دادن اعتبارات، زدودن حقایق کاذب، حفظ فردیت و تعیین مرز، اخذ ارزش‌ها، تعهد و جهتمندی اختیار)؛ همبستگی و مشارکت (عمل سازگارانه، آزادی قاعده‌مند، مسئولیت متقابل، خدمت‌رسانی و تعاون)؛ بلوغ و کمال (اتصال به قاعده هستی، ادراک و عمل کردن براساس اهداف هستی، معنایابی و شناخت جایگاه وجودی)

در پژوهش حاضر، پایه‌های الگوی استخراج‌شده براساس دور هرمنوتیک حاصل می‌شود. مراد از دور هرمنوتیک (چرخش بین افق مؤلف و محقق)، آن است که با حرکتی رفت‌وبرگشتی بین تفاسیر جزئی و کلی متن، و با تأمل در متون، مطالب درراستای پاسخ‌گویی به سؤال پژوهش ادراک و استخراج می‌شود. در هرمنوتیک شلایرماخر به دلیل ادعای وی مبنی بر فهم فراتر از متن و مؤلف، محقق موظف است ضمن خوانش متن به فهم زیربنای نظری و جهان‌بینی اثرگذار بر آن اقدام کند و بدین صورت، به طبقه‌بندی و ادراک مطالب برسد. در این جستار نیز با تأمل در فراپارادایم رئالیسم اسلامی به‌عنوان زیربنای فکری اندیشمندان مسلمان، هدف از رشد، مبانی و اصول مترتب بر آن، و ابزار و ابعاد مسئولیت فرد استخراج شده و با همفکری استادان آشنا با حوزه مشاوره و اندیشه‌های اسلامی، میزان سازگاری درونی مطالب و هم‌راستایی برداشت محقق با دیدگاه مؤلف بررسی و تأیید شده است.

۱. ارکان الگوی مشاوره رشدی با تأکید بر سیر زمانمند رشد و مسئولیت فرد براساس آرای اندیشمندان مسلمان

۱-۱. مفهوم رشد و هدف از آن

در این الگو، فرد سالم و رشدیافته کسی است که بتواند با شناخت علیت و هدف هستی، برای آن، مبدئی متصور شود و بعداز کسب شناخت، براساس دستورهای آن عمل کند. در افق جهان‌بینی اسلامی، این مبدأ، خدای واحد است که سراسر هستی، تجلیگاه صفات او به‌شمار می‌آید. فرد رشدیافته در این افق فکری، کسی است که به بیشترین میزان با صفات

الهی قربابت داشته باشد و مقصد افکار، عواطف و اعمال خویش را با توجه به معیار الهی تنظیم کند.^۱

۱-۲. مبانی و اصول رشد براساس آرای اندیشمندان مسلمان

در این بخش، چهار مبنا به شرح ذیل درخور ذکرند:

۱-۲-۱. ۱-۲-۱. کمال

در این مبنا هستی دارای ماهیت کمال و رشدیافتگی است. در رأس چنین جهان‌بینی‌ای خداوند متعال به‌عنوان وجود کامل^۲ قرار دارد و موجودات به‌مثابه تجلی‌های ذات او دارای میل به کمال و حرکت از نقص به‌سمت رشدیافتگی هستند. درواقع، کمال‌یابی برای موجود فقیر، قابل تعریف است و در چنین نگاهی انسان، فقر ذاتی دارد و ذاتش وابسته به تجلی الهی است. این وابستگی را در تمام ابعاد وجود انسانی می‌توان مشاهده و بررسی کرد؛ به‌گونه‌ای که اگر لحظه‌ای این اتصال قطع شود، وجود موجود به عدم تبدیل خواهد شد.^۳

مبنای اول، خود شامل هفت اصل به شرح ذیل است:

اصل اول، تضاد: طبق این اصل، جهان برمحور اضداد می‌چرخد.^۴ اضداد درکنار یکدیگر معنا می‌یابند و ضمن معنایابی، فعالیت‌های هم‌راستا با یکدیگر دارند. کنش هر قطب بر کنش قطب دیگر اثر می‌گذارد. در جهان‌بینی اسلامی، اضداد، لازمه تکاپو و جنبش هستند و اصل اختیار و مدارهای هستی توسط آن‌ها تحقق می‌یابد.

اصل دوم، میل به کمال: گرایش به کمال‌یابی به‌عنوان یک ظرفیت درونی در وجود موجودات نهادینه شده است و آن‌ها را به تکاپو وامی‌دارد؛ چنان‌که حتی یک دانه کوچک

۱. الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد، ۲۸).

۲. اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (الاحقاف، ۳۳).

۳. قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (رعد، ۳).

۴. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات، ۱۳).

۵. مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ (ملک، ۳).

نیز بعد از کاشته شدن، خواهان رسیدن به غایت وجودی خویش است و در نهایت، به آن چیزی تبدیل می‌شود که بدان منظور خلق شده است. در وجود انسان نیز میل به کمال، به صورت مضاعف مورد توجه بوده است؛ زیرا انسان، تجلی ذات الهی به شمار می‌آید و خداوند متعال از روح خود در وجودش دمیده است. موجودی ناقص همچون انسان به دلیل ودیعه الهی‌ای که در وجودش دارد، همواره به دنبال دستیابی به کمال مطلق است و با مرگ کامل می‌شود. میل به کمال در هستی، لازمه تکاپو است و این اصل را با اصل آفرینش مداوم و فقر ذاتی ارکان هستی می‌توان مقایسه کرد.^۱

اصل سوم، عاملیت: انسان دارای ذاتی عامل است. قدرت کنش و خلق انسانی از فعل الهی نشئت گرفته است و هیچ کنش و ایجاد خارج از قدرت الهی تحقق نمی‌یابد؛ با وجود آن، انسان با استفاده از اختیار نهاده شده در وجودش می‌تواند از قدرت عاملیت خویش به شیوه‌های مختلف استفاده کند. انسان می‌تواند در مسیر اعتباریات و غرق شدن در تمایلات و ابزارمندی (تبدیل شدن به ابزار) گام بردارد و ظرفیت‌های نهاده شده در خویش را فراموش کند یا اینکه با تأمل و شناخت به زدودن حقایق کاذب و روی آوردن به حقیقت غایی رجوع کند و ظرفیت‌های بالقوه موجود در نهاد خویش را رشد دهد.^۲

اصل چهارم، سلسله مراتب وجود: ارکان هستی، ماهیت سلسله مراتبی دارند و همین سلسله مراتب، میل به حرکت عمودی را در موجودات ایجاد می‌کند. انسان نیز براساس اصالت وجود در برابر ماهیت در درونیات و کیفیات خود، دارای سلسله مراتبی از وجود است که می‌تواند با طی کردن مراحل به درجه پختگی و بلوغ برسد. این درجه، نقطه‌ای ثابت و راکد نیست و به گستردگی ذات انسان، قابل انبساط و بزرگ شدن است. در چنین نگرشی انسان در مسیر شدن قرار دارد و هر لحظه بیش از لحظه قبل، به خلق کردن و رسیدن

۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ (فاطر، ۱۵). وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (نساء، ۲۸).

۲. هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ (فاطر، ۳۵).

۳. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان، ۳).

به مرحله بالاتر مایل است.^۱

اصل پنجم، خدمت‌رسانی (فیاضیت): براساس این اصل، انسان موجودی فیاض است. در جهان‌بینی اسلامی، خداوند متعال، منشأ فیض‌رسانی به هستی قلمداد می‌شود و انسان به‌عنوان خلیفه الهی^۲، واسطه فیض‌رسانی به دیگر ارکان هستی است. در این‌گونه خدمت‌رسانی، فرد برای رسیدن به کمال، نیازمند خدمت‌کردن به دیگران است تا زمینه خدمت‌رسانی را در آن‌ها تحقق بخشد و با چنین حرکت زنجیرواری، هستی را به کنش و تکاپو وادارد؛ به همین سبب، انسان، ستون هستی و عامل تداوم‌بخش به آن محسوب می‌شود.^۳

اصل ششم، قاعده‌مندی و آفرینش مداوم^۴: هستی هرگز از حرکت باز نمی‌ایستد. ذات الهی به‌صورت بی‌پایان درحال آفرینش مداوم است و موجودات جهان نیز مشمول این آفرینش مداوم‌اند و پیوسته درحال تغییر و تبدل هستند. تمام هستی براساس قاعده‌ای هماهنگ و ثابت عمل می‌کند که ایجادکننده نظم در طبیعت است و انسان می‌تواند با شناخت چنین قاعده‌ای و عمل‌کردن بر مبنای آن در مسیر غایت هستی حرکت کند.^۵

اصل هفتم، جهت‌مندی و هدف‌داربودن: این جهان به‌صورت تصادفی خلق و به حال خود نیز رها نشده است. وجود علیت غایی و قاعده علت‌العلل هستی بر ایجاد معنا و هدف‌مندی اثر می‌گذارد و کنش‌ها را به‌سمت‌وسویی خاص جهت می‌دهد. در جهان‌بینی اسلامی، توصیف و روایتی خاص از ایجاد و تداوم هستی وجود دارد و معیار و مسیر حرکت ارکان هستی به‌سمت مبدأ و خالق آن است.^۶

۱. أولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم (انفال، ۴).

۲. و اذ قال ربك للملائكة ايني جاعل في الارض خليفة (بقره، ۳۰).

۳. الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شيء عليم (نور، ۳۵).

۴. إن ربك لبالمرصاد (فجر، ۱۴).

۵. الله خالق كل شيء، وهو على كل شيء وكيل (زمر، ۳۹).

۶. ربنا الذي أعطى كل شيء خلقه ثم هدى (طه، ۵۰). الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين (بقره، ۲).

۲-۱-۲. وحدت

خداوند متعال، ذاتی واحد درعین کثیر و کثیر درعین واحد دارد.^۱ در چنین جهان‌بینی‌ای ذات حق، مجموع تضادها را به صورت یکپارچه در خود دارد و تضادها در نقطه صفر و مرکزی ضمن پیوستن به یکدیگر، معنای اعتباری خویش را ازدست می‌دهند و در مرکزی واحد به هم می‌ریزند. رسیدن به چنین نقطه و مبنایی با معنای پذیرش و انعطاف، میزان تاب‌آوری و سازگاری فرد در برابر مسائل را افزایش و قلمرو جهان‌بینی او را گسترش می‌دهد. مبنای دوم، خود شامل شش اصل بدین شرح است:

اصل اول، مکملیت: در این جهان، تمام اضداد تحت قانونی به نام دیالکتیک اضداد گرد آمده‌اند. براساس مفاد این قانون، هر جزء در صورت پیوستگی در نقشی مکمل به ضد خود قابل تعریف‌شدن است و تمام اجزا در راستای تحقق بخشیدن هدفی واحد، نقش‌هایی به ظاهر متضاد ایفا می‌کنند. در این دیدگاه، بافت و وضعیت، هر قطب را در جایگاه ضد یا موافق قرار می‌دهد و این اصل را با استفاده از قاعده کلی وحدت می‌توان تعبیر کرد.^۲

اصل دوم، پیوستگی اجزا: تمام هستی به مثابه یک نظام به هم پیوسته، ماهیتی متصل دارد؛ بدان معنا که هر جزء آن به دیگر اجزا وابسته است و بر کنش کلی نظام هستی اثر می‌گذارد و از آن اثر می‌پذیرد. چنین اصلی قاعده به هم پیوستن هستی و ارکان آن به ویژه در بُعد ارتباطات انسانی در بستر اجتماعی را نشان می‌دهد. انسان به دلیل ضرورت حفظ بقا و حیات خود و از منظر کمال و رشدیافتگی، به نوعی پیوستگی با جامعه انسانی احتیاج دارد و لاجرم باید از این پیوستگی پیروی کند.^۳

۱. وَالْهَكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ (بقره، ۱۶۴).

۲. وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (بقره، ۱۸۷).

۳. إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَحَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (بقره، ۱۶۴).

اصل سوم، پذیرش و یکپارچگی: در این اصل، مسئله وحدت و پذیرش مطرح می‌شود. در چنین نگاهی رسیدن به نقطه یکپارچگی و تجمیع اضداد، فرد را اصطلاحاً در نقطه صفر مرکزی قرار می‌دهد و به تعبیر اندیشه‌های شرقی، با ورود به دنیای نیروانا وی را به سکونی وحدت‌بخش وارد کند. براساس چنین اصلی فرد رشدیافته، جامع اضداد است و علاوه بر جمع سالم در تمایلات درونی در ابعاد وجودی خویش، در بُعد مجرد و مادی نیز به جمع سالم رسیده است.^۱

اصل چهارم، حقیقت ثابت: حقیقت با توجه به دیدگاه‌های گوناگون افراد، تعبیر و نمودهای متفاوتی دارد و به همین سبب گفته می‌شود حقیقت، گم‌شده دنیای امروز است؛ ولی در جهان‌بینی اسلامی براساس پارادایم رئالیسم، حقیقت ثابت و غایی، موجود است و نزد خداوند متعال به صورت یکجا قرار دارد.^۲ حقایق خودساخته بشری، زمانی قابل اتکا هستند که متناسب با معیار خلقت باشند و در مدار آن حرکت کنند.

اصل پنجم، تغییرناپذیری قواعد و علیت هستی: در جهان‌بینی اسلامی، قواعد هستی، ثابت‌اند و هیچ عاملی نمی‌تواند در آن‌ها تبدل و تغییر ایجاد کند.^۳ در این نگاه، هستی مبتنی بر علیت است و هر کنش، واکنشی را در پی دارد؛ بدین ترتیب، انسان نیز به‌عنوان جزئی از این مجموعه، در مداری از ثبات قرار می‌گیرد و از آشفتگی، احساس رهاشدن به حال خود و اندیشه نهیلیسم نجات می‌یابد.

اصل ششم، تعادل و سازگاری: این اصل، اساس تمام مکاتب درمانی به‌شمار می‌آید و برپایه آن، فرد رشدیافته، کسی است که بتواند در نقطه تعادل و در مرکز باقی بماند. در این

۱. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (حدید، ۳).

۲. هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (الحدید، ۴).

۳. اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرُ السُّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السُّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَا لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر، ۴۳).

اصل، تعادل و سازگاری^۱ یعنی همان صراط مستقیمی^۲ که در جهان‌بینی اسلامی بدان اشاره شده است. نقطه تعادل و سازگاری در پی رجوع به فطرت و عمل کردن براساس آن به صورت سازوکار خودکار به دست می‌آید.

۳-۲-۱. جاودانگی

در این مبنای براساس آفرینش مداوم در هستی، فنا و عدم قابل تصور نیست^۳. جاودانگی، یادآور قانون جهان بر مبنای انرژی است که بنابه اصل انرژی، نوعی پایداری را در خود جای می‌دهد. در این نوع نگاه، جهان، وابسته به تجلی و فیض الهی است و این فیض هرگز از حرکت باز نمی‌ایستد؛ بنابراین، هر موجود بعد از فنا در دنیا به این مرکز متصل می‌شود و دوباره در تجلی‌ای الهی، قابلیت ظهور می‌یابد^۴.

مبنای جاودانگی، خود شامل شش اصل بدین شرح است:

اصل اول، میل بازگشت به مبدأ: در وجود انسان، قاعده عمل کردن براساس ذات و عملکرد خودکار، مورد بحث است که در جهان‌بینی الهی با توجه به وجود فطرت می‌توان آن را میل به بازگشت به مبدأ دانست^۵. براساس چنین دیدگاهی وجود انسان از روح الهی نشئت گرفته است؛ از این روی، انسان همواره به بازگشت و اتصال به ذات نامیرا میل دارد و همین میل، او را متصل به منشأ نگاه می‌دارد^۶.

اصل دوم، مکانمندی: بر پایه آفرینش احسن و قاعده‌مندی هستی، هر جزء دقیقاً در جای درست خودش به صورتی مکانمند قرار گرفته است و بر مبنای علیت وجودی خویش،

۱. إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (قمر، ۴۹).

۲. قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ (حجر، ۴۱).

۳. كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ (الرحمن، ۲۶).

۴. إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (هود، ۴).

۵. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم، ۳۰).

۶. فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص، ۳۸).

وظیفه و مسئولیتی را می‌پذیرد.^۱ در چنین جهان‌بینی‌ای انسان، فاقد جایگاه و مسئولیت نیست و پس از شناخت جایگاهش باید در راستای آن حرکت و عمل کند. چنین کنشی او را در مدار و قاعده هستی نگاه می‌دارد و از سقوط کردن به ورطه انحراف حفظ می‌کند.^۲

اصل سوم، زمانمندی وجود: مقوله زمان درباره وجود ناقص مطرح می‌شود و در خصوص وجود کامل، موضوعیتی ندارد. در چنین نگاهی زمان، همان میزان حرکت در سیر وجودی است؛ یعنی همان رویارویی فرد با ذات درونی خویش و عمل کردن بر اساس آن تا زمان رسیدن به منشأ کمال به گونه‌ای که زمان از حرکت بازایستد.^۳

اصل چهارم، پیوستار زمانی: در این نوع نگاه، زمان در مفهومی وجودی، در یک نقطه قابل جمع شدن و به هم پیوستن است^۴ و آینده یعنی حرکت کردن در ظرفیت‌هایی که به صورت نخستینی در وجود انسان نهادینه شده‌اند. ذات انسان، طیفی گسترده دارد و وجود می‌تواند در رجوعی آینده‌سو به سمت گذشته، به رشد و تحقق آن دست یابد. در این تعبیر، زمان حال، پنجره گشودگی، و نقطه اتصال و جمع آینده و گذشته است. در تعبیری متناسب با جهان‌بینی اسلامی، از آنجا که آغاز و انجام هستی و موجودات، خداوند متعال است، سیر زمانی در واقع یعنی جمع شدن در ذات الهی که با آغاز و پایانی مشترک به یک نقطه واحد می‌رسد.^۵

اصل پنجم، مرگ: این اصل با میل به بازگشت به مبدأ قابل جمع است.^۶ موجود ناقص و دارای بُعد زمان پس از پیوستن به وجود کامل از حرکت بازمی‌ایستد و به نقطه کمال می‌رسد. مرگ ضمن جهت دادن به وجود انسان و یادآوری مکانمندی با توجه به اصل

۱. وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف، ۱۵۷).

۲. أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى (علق، ۱۴).

۳. وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (حج، ۴۷).

۴. يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثُمْ إِلَّا عَشْرًا. نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (طه، ۱۰۳ و ۱۰۴). وَإِنَّ

يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (حج، ۴۷). إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا (معراج، ۵ و ۶).

۵. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا (معراج، ۵ و ۶).

۶. الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، ۱۵۶).

فردیت، نقطه اتصال به مبدئی است که فنا به او راه نمی‌یابد و موجود با چنین اتصالی می‌تواند به احساسی از جاودانگی برسد.^۱

اصل ششم، چرخش وجودی: بنابه چنین تعریفی موجود در چرخشی از وجود حرکت می‌کند. این چرخش از نوع هلال‌وار و دارای افول و عروج است و در آن، موجود پس از طی کردن کامل مسیر، شأن قبلی را ترک می‌کند و وارد شأن دیگری از وجود می‌شود. در نتیجه این چرخش مداوم، نوعی جاودانگی در موجود شکل می‌گیرد.^۲

۴-۲-۱. هدفمندی

اساساً تمام هستی بر مبنای هدفی خلق شده است و آفرینش آن از نوع عبث نیست.^۳ از میان موجودات جهان، انسان به دلیل داشتن جایگاه ویژه خلیفه‌اللهی، از مکانمندی‌ای خاص برخوردار است و در این هدفمندی، تمام هستی به سوی غایتی مشخص حرکت می‌کند. شناخت این هدف، معنا و هدف را در فرد به وجود می‌آورد و او را به سمت و سویی خاص می‌کشاند. مبنای هدفمندی، خود شامل چهار اصل بدین شرح است:

اصل اول، رهبری: در چنین تعبیری انسان به عنوان رهبر خلق شده است. این رهبر بودن و قدرت کنش و ایجادگری هم در بُعد فردی و زندگی اجتماعی، قابل بحث است و هم در ارتباط با دیگر ارکان هستی انتقال می‌یابد. در جهان‌بینی اسلامی نیز انسان کامل، ولی و راهنمایی است که می‌تواند در جایگاه واسطه‌گری با رهبری و ولایت، ارکان هستی را به منشأ آن‌ها برساند و از انحراف حفظ کند.^۴

۱. نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (واقع، ۶۰).

۲. كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (الرحمن، ۲۹).

۳. أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمن، ۱۱۵).

۴. وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره، ۳۰).

اصل دوم، قدرت خلق: انسان، عامل و دارای قدرت خلق است^۱؛ البته این عامل بودن از نوع رهاشدهٔ پسامدرن نیست و در چهارچوبی از ضوابط، قابلیت ارزیابی شدن دارد. عامل بودن و قدرت خلق انسانی اگر در راستای قاعدهٔ هستی قرار گیرد، می‌تواند از مرز حیوانیت عروج کند و انسان را به مرتبهٔ عالی وجودی برساند؛ کما اینکه همین عامل بودن می‌تواند در مسیر مسدودگری قرار گیرد و با ایجاد حجاب علاوه‌بر پوشاندن ظرفیت‌های درونی، فرد را در دام تمایلات و ابزارها اسیر کند و آن تمایلات و ابزارها را در جایگاه هدف انسان قرار دهد.

اصل سوم، اداره و تداوم هستی: در تعبیر اسلامی، انسان، خلیفه و ولی دیگر موجودات^۲ به‌شمار می‌آید و می‌تواند در یک موضع فیض‌رسان و فیض‌گیر، واسطهٔ ارتقای مرتبت وجودی در دیگر موجودات باشد. این جنبش و کنش وجودی قادر است جهان و چرخش وجودی را در حرکت مداوم نگاه دارد و چنین نقطهٔ وصلت و ایجادگری‌ای را به‌دست انسان در موضع مدیریت و تداوم هستی رقم زند.

اصل چهارم، جامعیت: انسان در ذات، جامع ماده و مجرد است و از حیث مراتب، جامع مرتبت‌های وجودی. او می‌تواند کیفیات تمام موجودات را در وجود خویش داشته باشد^۳ و اینکه خود را به کدام کیفیت وابسته می‌کند، وجودی خاص را برایش رقم می‌زند. آدمی قادر است در کمال نهایی، در موضعی ورای ارکان هستی قرار گیرد و آن‌ها را مدیریت و با آن‌ها ارتباط برقرار کند. غرق‌شدن در هستی، میل به کمال و فرارفتن را در وجود انسان از بین می‌برد.

۱. أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاتَّفَحْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا يَأْذَنُ اللَّهُ وَ أَبْرِي الْأُكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَى يَأْذَنُ اللَّهُ وَ أُتِّنْكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَلْخَرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران، ۴۹).

۲. إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَسْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب، ۷۲).

۳. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (بقره، ۳۳).

۳-۱. بستر و ابزارمندی رشد

انسان برای تحقق بخشیدن رشد خویش نیازمند به ابزار است و در بستری خاص می‌تواند این رشد را تحقق بخشد. در این تعبیر، دو کنش در انسان، قابل پیش‌بینی است: گاه آدمی ابزار را به‌جای هدف می‌نشانند و به‌دنبال گیرافتادن در آن، طریق کمال را بر خود مسدود می‌کند؛ درمقابل، گاه آدمی می‌تواند ابزار را در جایگاه ابزارمندی خویش به‌کار گیرد و در ورای آن، به کمال غایی متصل شود.

انسان می‌تواند در سه بستر اجتماع^۱، یکپارچگی هستی^۲ و ظرفیت‌های درونی^۳، ابزار رشد خویش را دریابد. در بستر اجتماع، این مسئله در دو بُعد، قابل بحث است: یکی بُعد قواعد خودساخته اجتماعی که می‌تواند ایجادکننده پیوستگی، خلق حقیقت، بقا، ایجادگر کمال، خلق ارزش‌ها و هدفمندی، و ایجاد قاعده و مسئولیت در قالب اخلاقیات باشد؛ دیگری پیروی و انتخاب امام و رهبر. در اندیشه اسلامی، رهبر همان جایگاه انسان کامل را دارد که می‌تواند واسطه فیض‌رسانی به دیگر مخلوقات باشد. توسل به رهبر و امام در این‌گونه جهان‌بینی، فرد را در یافتن مسیر مستقیم یاری می‌دهد.

در بستر ارکان یکپارچه هستی، تأمل و تدبر در این ارکان، فرد را به‌سوی ابزاری برای شناخت و عمل رهنمون می‌شود. کل هستی، مجموعه‌ای با ساختار به‌هم‌پیوسته است و قواعدی آن را پیش می‌راند. تأسی از قواعد هستی و جهان ماده و مجرد می‌تواند راهنمای انسان برای دستیابی به شناخت باشد و در ساختار بندی و مدیریت انسانی او نقشی مهم ایفا کند.

در بستر سوم، فرد به مجموعه‌ای از ظرفیت‌های نهادینه‌شده درونی مجهز است که در مکاتب درونی، غالباً غریزه یا میل ذاتی نامیده می‌شود. در جهان‌بینی اسلامی، مهم‌ترین این ودیعه‌ها فطرت حقیقت‌بین و خداجوی است که در قالب وجدان، فرد را به مسیر درست

۱. أَهْمُ يُقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (زخرف، ۳۲).

۲. وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (الجاثیه، ۴).

۳. فَأَقَمَ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم، ۳۰).

هدایت می‌کند. علم و عمل در وجود انسان در قالب ودیعه عقل نیز تکمیل‌کننده است و فرد را با تأمل و اندیشیدن به سمت طریق درست راهنمایی می‌کند. اسلام، دین تعقل است و عقل و امام در کنار یکدیگر، دو راهنما برای فرد در زندگی‌اش به‌شمار می‌آیند. ایمان و شهود نیز ابزارهایی هستند که فرد پس از طی کردن طریقه وجودی می‌تواند با اتکا به آن‌ها جهت درست را پیدا کند. شهود به دلیل وجود داشتن عوامل آشکار و نهان در هستی، معیاری است که انسان کامل پس از زدودن حجاب‌ها و عوامل مسدودگر می‌تواند بدان اعتماد و بر مبنای آن عمل کند.

۴-۱. جایگاه زمانی

در این نگرش، زمان دارای پیوستاری متصل به هم و قابل تجمیع در نقطه‌ای یکپارچه است. گذشته، حال و آینده، تقسیماتی اعتباری محسوب می‌شوند و با توجه به آغاز و پایان هستی در خالقیتی حق‌محور، قابل جمع در چنین مبدأ و مقصدی هستند. زمان، مقوله‌ای وجودی است؛ یعنی بر اساس میزان شأن و جایگاه وجودی موجود می‌توان آن را تعریف کرد. موجود در مسیر کمال‌یابی خود، در حرکتی اشتدادی در مسیری پیوسته، از شأنی به شأن دیگر عروج می‌کند و در هر شأنی، زمان، معنا و سیر متفاوت می‌پذیرد. زمان در شئون متفاوت هستی، یکسان نمی‌گذرد و سیر و ابعاد آن به گونه‌های متفاوت ادراک می‌شود.^۱ این مقوله، قابلیت شأن‌بخشیدن به موجود را دارد و با وجودش گره خورده است. در تعبیر اسلامی، موجودات از ذات الهی نشئت گرفته‌اند و در پایان سیر وجودی خویش بدان بازمی‌گردند. در این تعبیر، آینده و گذشته با هم یکسان‌اند و در نقطه وحدت‌بخش حال به یک منشأ متصل می‌شوند و به یکدیگر می‌پیوندند.^۲

۵-۱. ابعاد مسئولیت فرد

در چنین الگویی فرد در برابر رشد و نحوه رسیدن به کمال خویش مسئول است و مجموعه‌ای از وظایف را می‌پذیرد. این مسئولیت به دلیل جایگاه انسانی در قالب تجلی‌دهنده

۱. كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (الرحمن، ۲۹).

۲. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (حدید، ۳).

ذات الهی، گستره‌ای به‌اندازه کل هستی دارد و در ابعاد گوناگون، قابل بررسی است. در این تعبیر، مسئولیت در چهار بُعد مطرح می‌شود: خودشناسی، کنشگری، همبستگی و مشارکت، و بلوغ و کمال.

در بُعد خودشناسی^۱، فرد در برابر خویش مسئول است، مجموعه‌ای از وظایف همچون خودآگاهی، تأمل و تدبیر درونی، خودکاوی، شناخت ظرفیت‌های درونی، عمل کردن در راستای ظرفیت‌های بالقوه و فعلیت‌بخشیدن آن‌ها، توجه‌کردن به فطرت و ندای درونی، و نوعی مراقبت و نظارت مستمر در راستای معیار هستی را بر خویشتن واجب می‌داند و به انجام‌دادن آن‌ها اهتمام می‌ورزد.

در بُعد کنشگری^۲، انسان تغییرهایی را در بستر و ارتباطات خویش ایجاد می‌کند و ضمن شناخت اعتبارات و حقایق کاذب باید در پی پرده‌برداشتن از آن‌ها و زدودنشان و رسیدن به حقیقت غایی باشد. فرد باید ضمن ارتباط‌یافتن با ابعاد بیرونی، با تعیین مرز و حفظ فردیت خویش به نوعی تماس سازگارانه و بدون غرق‌شدن در خویش یا دیگری اقدام کند. چنین مسئولیتی در وجود انسان، اختیار و آزادی‌اش را به‌صورت قاعده‌مند درمی‌آورد تا او را از غرق‌شدن در یک‌سونگری‌ها بازدارد و سبب شود انسان با حرکت سازگارانه و متعادل در مرکز باقی بماند. علاوه بر آنچه گفتیم، انسان به‌عنوان موجودی خلاق، ایجادکننده ارزش‌ها و مجموعه اهدافی است که زمینه را برای پویایی او فراهم می‌کنند. این ارزش‌ها درکنار نوعی تعهد، در تکاپویی مداوم، فرد را به کنش وامی‌دارند. ارزش‌ها ماهیت‌هایی را کد نیستند و فرد در فرایندی مستمر، آن‌ها را تحقق می‌بخشد.

در بُعد همبستگی و مشارکت^۳ نیز انسان موظف است با اقدامی سازگارانه و متعادل، ضمن نگهداری قطب‌ها در نقطه‌ای مرکزی، به ادراکی از مکملیت و وابستگی برسد و باید به این دید دست یابد که هستی حول مدارای از پیوستگی درحال حرکت‌کردن است.

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِئْسَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (مائده، ۱۰۵).

۲. إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (زعد، ۱۱).

۳. وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ (مائده، ۲).

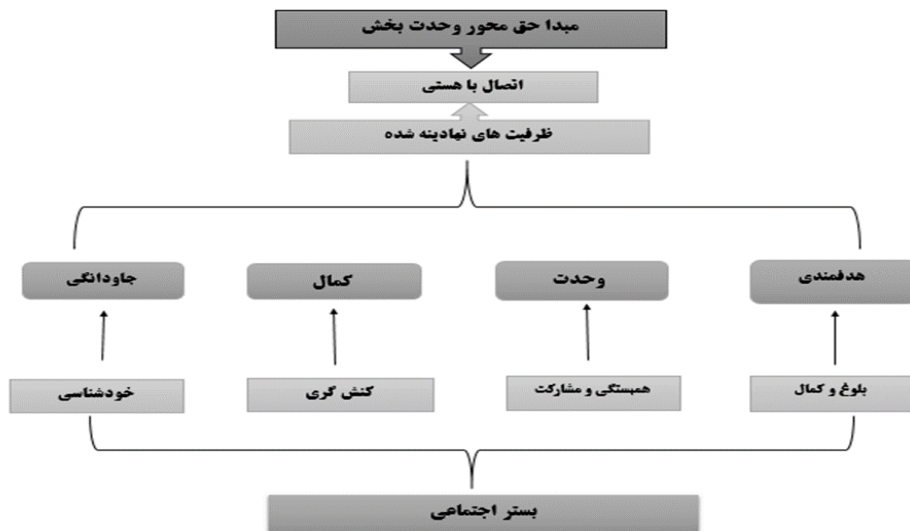
این‌گونه پیوستگی، مسئولیتی را برای فرد ایجاد می‌کند و آزادی او را در قاعده‌ای خاص قرار می‌دهد؛ به دیگر سخن، در اندیشه اسلامی، انسان زمانی مختار و آزاد است که خود را از اسارت تمایلات برهاند و در ارتباطی متعادل و ابزارمند از آن‌ها برای دستیابی به کمال استفاده کند. در راستای ادراک مسئولیت متقابل، فرد در جامعه و در ارتباط با ابعاد بیرونی، موظف به فیض‌رسانی و فیض‌گیری است. وی باید در جایگاه خویش در راستای اهداف و امکانات از پیش موجود خدمت‌رسانی کند و تعاون را ابزاری برای رشدکردن خود و دیگران به‌شمار آورد. تعاون و کنش‌های اجتماعی، ابزارهایی برای بقا و رشد فرد هستند که با رشد دیگران و کل اجتماع گره خورده‌اند.

در بُعد چهارم، فرد در برابر هدف بلوغ و کمال، مسئول است^۱. انسان، فطرتی کمال‌طلب دارد و بنابه این ذات درونی، به‌سوی اهداف و ظرفیت‌های بالقوه‌اش متمایل است و در صورت مهیا بودن زمینه و قرارگرفتنش در مختصات مناسب می‌تواند کمال بالقوه را تحقق و فعلیت بخشد. در این بُعد، فرد خود را جزئی از سازوکار هستی به‌شمار می‌آورد و ضمن شناختن مجموعه قواعد هستی، برمدار آن‌ها حرکت می‌کند. اتصال با هستی و درک قاعده‌مندی و هدف‌دار بودن آن، نوعی معنا را در انسان به‌وجود می‌آورد و او را به‌سوی هدفی خاص هدایت می‌کند. کمال بدون معنا ارزشمند نیست و سرگردان به هر سویی ریشه می‌دواند. این‌گونه هدف‌مندی و معنایابی در انسان با جایگاه وجودی او گره خورده است. شناخت هدف هستی به‌نوعی شناخت ماهیت و فلسفه خلقت انسان محسوب می‌شود و برای او مسیر و قاعده‌ای خاص را مشخص می‌کند.

۱. الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف، ۱۵۷).



شکل ۱. نمای الگوی مشاوره رشدی با تأکید بر سیر زمانی رشد و مسئولیت فرد از منظر اندیشمندان مسلمان



شکل ۲. نمای ابعاد مسئولیت فرد براساس آرای اندیشمندان مسلمان

بحث و نتیجه گیری

هر الگو دارای اهداف، مبانی و اصولی است که محقق توسط آن‌ها موضوع موردنظر خویش را تبیین و توصیف می‌کند. در این پژوهش به منظور دستیابی به الگوی مشاوره درباب رشد براساس آثار اندیشمندان مسلمان درپی آن بوده‌ایم که هماهنگ با افق فکری مراجع ایرانی، به یک الگوی مشاوره‌ای با محوریت رشد و با تعیین اهداف، مبانی و اصول مترتب بر آن دست یابیم. چنین تلفیقی امروزه به دلیل اهمیت داشتن فرهنگ در ایجاد جهان‌بینی و سبک زندگی افراد، مسئله‌ای مهم است که روان‌شناسان با هر افق و بافت فکری‌ای باید آن را مدنظر قرار دهند. مگر نه اینکه مشاور باید شیوه درمانی خود را برمبنای چهارچوب ذهنی مراجع خویش بنا نهد و بدون اعمال اندیشه خارجی، برای ایجاد تغییر در دنیای مراجع بکوشد؟

یافته‌های پژوهش برپایه منطق استقرایی و قیاسی، با غور در آرای اندیشمندان مسلمان، و با درکی ورای متن با نظر به خاستگاه فکری و جهان‌بینی آن‌ها کشف و استخراج شده‌اند.

این یافته‌ها، نشان می‌دهند الگوی مشاوره در تناسب با فرهنگ اسلامی، براساس اصل آفرینش بر معیار حق استوار است. در این‌گونه جهان‌بینی، جهان دارای سازوکاری متصل و منظم است و در راستای خلق مداوم پیش می‌رود. این‌گونه آفرینش مداوم در واقع، تجلی ذات خداوند متعال است و همواره جریان دارد. چرخه آفرینش دارای دو سازوکار است: یکی اصل کمال و دیگری اصل فنا که به تعبیری عرفانی و با اصل مکملیت اضداد، در نهایت در نقطه محوری و یکپارچه سکون و تعادل الهی به هم می‌پیوندند. در چنین الگویی و براساس چنین تعبیری، مراجع زمانی می‌تواند به نقطه رشد دست یابد که به مبدأ آفرینش متصل شود و براساس معیار برخاسته از مبدأ، یعنی حق عمل کند. این مرحله بدان معناست که شناخت، عاطفه و عملکرد مراجع در مسیری طرح‌ریزی شود که با قاعده حق محور هستی هماهنگ باشد. شناخت نقطه رشد در هر مکتب و الگو اساسی‌ترین بحثی است که می‌تواند دیگر اجزای درمانی را توجیه کند؛ یعنی در ارتباط با نقطه رشد و مفهوم آن، بیماری به معنای انحراف از رشد و رفتارهای آسیب‌رسان تبیین می‌شود و متناسب با فضای شکل‌گرفته، راهکارهایی پیشنهاد می‌شود و فرایند درمان شکل می‌گیرد. در این الگو، نقطه رشد، عملکرد هماهنگ با قواعد الهی است که در دین اسلام تشریح شده است. فردی سالم است که بتواند برمدار حق حرکت کند و فکر، احساس یا عمل خود را چه در بُعد فردی و چه در بُعد ارتباطی، متناسب با معیارهای الهی تنظیم کند. این فرد مسیر زندگی و معنای زیستن خویش را در جایگاه جانشین الهی می‌بیند و در همین راستا آفرینش خود را هدفمند می‌داند و مسئولیتش را در ارتباط با ارکان هستی می‌شناسد.

در الگوی شکل‌گرفته متناسب با اساس آفرینش مبتنی بر معیار حق، چهار مبنای کلی با این اصول بررسی می‌شوند: مبنای کمال با اصول تضاد، میل به کمال، عاملیت، سلسله‌مراتب وجود، خدمت‌رسانی، قاعده‌مندی و آفرینش مداوم، و جهت‌مندی و هدف‌مندی؛ مبنای وحدت با اصول مکملیت، اتصال اجزا، پذیرش و یکپارچگی، حقیقت ثابت، تغییرناپذیری قواعد و علیت هستی، تعادل و سازگاری؛ مبنای جاودانگی با اصول میل به بازگشت به مبدأ، مکانمندی، زمانمندی وجود، یکپارچگی زمانی، مرگ، چرخش وجودی؛

مبنای هدفمندی با اصول رهبری، قدرت خلق، اداره و تداوم هستی، و جامعیت. مبانی و اصول کشف شده براساس تأمل و تدبیر مفسر طبقه بندی شده اند و متناسب با جهان بینی الهی و منطق رئالیسم اسلامی هستند. در این الگو، مبنای کمال در تناسب با چرخش و میل به کمال مداوم در هستی، مبنای وحدت براساس نقطه وصل کننده و تعادل بخش هستی، یعنی قاعده الهی، مبنای جاودانگی براساس فنا و بازگشت موجودات به مبدأ، و مبنای هدفمندی برپایه آفرینش ویژه انسان در مقام خلیفه اللهی و وظایف محوری آن در هستی، قابل استخراج و تبیین هستند و بر همین اساس، اصولی ویژه را می پذیرند؛ در ضمن، ابعاد مسئولیت فرد نیز با تبیین رشد، مبانی و اصول آن، گستره ای وسیع از سطوح فردی، اجتماعی، الهی، طبیعی و ماورای طبیعی را دربر می گیرند و این استنتاج، مبتنی بر جایگاه خلیفه اللهی است که انسان برای آن در نظر گرفته شده است.

در این الگو براساس اهداف، مبانی و اصول رشد، جایگاه مسئولیت فرد در خودشناسی، کنشگری، همبستگی و مشارکت، و بلوغ و کمال، قابل بحث است. انسان از یک مبدأ خلاق آفریده شده است و فطرت او به سوی کمال میل دارد. او همواره در حال شدن است و در ابعاد ارتباطی خویش به انتقال دادن این کمال میل دارد؛ به دیگر سخن، او منشأ فیض رسانی است و در ارتباط با هر جزء می کوشد آن را در مدار الهی قرار دهد و هماهنگ با چرخش هستی به صورتی یکپارچه عمل کند. در چنین ساختاری انسان، فردی مسئول است که باید در وهله نخست، خود را بشناسد و با شناخت خویش در موضع عامل و فعال با تمام موجودات مشارکت کند و با همکاری خود، زمینه بلوغ و کمال را در خویشتن و دیگری فراهم آورد.

چنین الگویی در فرایند مشاوره، مبنایی را برای عمل ایجاد می کند و صرفاً از نوع نظری نیست؛ بلکه می توان آن را در ساختاری عملی در قالب جلسات مشاوره به کار گرفت؛ به دیگر سخن، مشاوران ایرانی می توانند با بهره گیری از فنون متناسب با اندیشه اسلامی، افراد را به سمت هدفی خداجویانه هدایت کنند و در ارزیابی و اقدامات افراد، معیارهای ارزشی را در نظر بگیرند. مراجعان ضمن آگاهی از معیارهای الهی و قواعد و اصول یکپارچه در

جهان، معنا و هدف زندگی خود را ارزیابی می‌کنند و با ارزش‌گذاری مجدد، سبک زندگی‌شان را اصلاح یا بازطراحی می‌کنند. تحقیق‌های آتی درباره ابعاد عملی و اجرایی این الگو می‌تواند در تعیین‌کردن و افزایش‌دادن اثربخشی آن مفید باشد؛ درضمن، چنین الگویی تلنگری است برای پژوهش‌های آتی با تأکید بر متناسب‌کردن افق درمانی با بنیان‌های فکری مراجع که امروزه در راستای رشد فردی و اجتماعی به‌عنوان یک ضرورت اساسی در دنیای روان‌شناسی بر آن تأکید می‌شود.

پژوهش حاضر بر اساس منطق تحقیق‌های کیفی و تفسیری انجام شده است و بر همین اساس، خالی از دخالت ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های مفسر نیست. همین مسئله، محدودیتی برای یکسان‌بودن در تفسیر است؛ هرچند کوشیده‌ایم با استفاده از شیوه هرمنوتیک شلایرماخر تا حد امکان، عینیت و رهایی از سوءفهم را تحقق بخشیم؛ درضمن، استفاده از چپ‌گزینی اندیشمندان و متون خاص آن‌ها با نمونه‌گیری هدفمند، در جامعیت تفاسیر صورت گرفته، تداخل و سوگیری ایجاد می‌کند.

منابع

قرآن کریم.

آسمانی، امید؛ و تابعی، سید ضیاءالدین (۱۳۹۸). مبانی دینی مسئولیت‌شناسی و مسئولیت‌پذیری در نظام آموزشی. طب و تزکیه، ۲۹(۴)، ۳۱۶-۳۲۷.

اکبری دهقان، محمدسعید؛ و پاشایی، وحید (۱۳۹۷). نگرش تطبیقی به خوانش متن از دیدگاه شلایرماخر و سید مرتضی. اندیشه دینی دانشگاه شیراز، ۱۸(۱)، ۱-۲۰.

ابن عربی، محیی‌الدین (۱۳۹۲). انسان کامل (محمود محمودغراب، مترجم). تهران: جامی.

ابن عربی، محیی‌الدین (۱۴۰۰ الف). درخت هستی (گل‌بابا سعیدی، مترجم). تهران: زوار.

ابن عربی، محیی‌الدین (۱۴۰۰ ب). فصوص الحکم (صمد موحد و محمدعلی موحد، مترجمان). تهران: کارنامه.

ابن عربی، محیی‌الدین (۱۹۵۹). ایام الشان. هند: دائرة المعارف العثمانية.

بلیکی، نورمن (۱۳۹۷). طراحی پژوهش‌های اجتماعی (حسن چاووشیان، مترجم). تهران: نشر نی.

تدوین الگوی مشاوره رشدی با تأکید بر سیر زمانی رشد ... / فاطمه قاسمی نیانی و دیگران ۱۰۵

- پروچاسکا، جیمز؛ و نورکراس، جان (۱۳۹۸). نظریه‌های روان‌درمانی (نظام‌های روان‌درمانی): تحلیل بیان نظری (یحیی سیدمحمدی، مترجم). تهران: روان.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). حق و تکلیف در اسلام. تهران: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). مراحل اخلاق در قرآن. تهران: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). جامعه در قرآن. تهران: اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱). حیات حقیقی انسان در قرآن. تهران: اسراء.
- حسن‌زاده، صالح (۱۳۹۰). نقش تربیت دینی و عملی در کمال‌یابی انسان. آفاق دین، ۲(۶)، ۹۱-۱۱۴.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۶۴). نکته نفس از هزار و یک نکته. کیهان اندیشه، ۱.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۸۱). چشمه عشق. بشارت، ۲۲.
- حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۹۹). دروس معرفت نفس. تهران: الف. لام. میم.
- خاکبازان، نوید (۱۳۹۷). رابطه مسئولیت‌پذیری و سبک زندگی اسلامی. رویش روان‌شناسی، ۷(۱۲)، ۳۲، ۱۶۸-۱۵۲.
- رحیمی، علی‌رضا (۱۳۸۸). نگاهی دوباره به ارشاد اسلامی: رویکردی تربیتی. نامه پژوهش فرهنگی، ۹(۳)، ۱۵۷-۱۸۴.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۲). مجموعه مصنفات (هنری کرین، گردآورنده). تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۹۲). حکمة الاشراف (فتح‌علی اکبری، مترجم). تهران: علم.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (بی‌تا). المشارع و المطارحات (مقصود محمدی و اشرف عالی‌پور، ویراستاران). تهران: حق‌یاوران.
- علی‌نوروزی، رضا؛ و کوهی اصفهانی، هاجر (۱۳۹۲). بررسی و تبیین مفهوم انسان متعالی از منظر قرآن کریم. پژوهشنامه معارف قرآنی، ۴(۱۴)، ۱۰۲-۱۲۹.

قنواتی محمدقاسمی، الهام؛ نوروزعلی، زینب؛ و خیالی خطیبی، احمد (۱۴۰۰). مفهوم عقل در اندیشه سنایی با تأکید بر حقیقه الحقیقه بر مبنای نظریه هرمنوتیک شلایرماخر. *مطالعات نقد ادبی*، ۱۶(۵۰)، ۱۸۷-۲۰۲.

کری، جerald (۱۳۹۸). *نظریه و کاربست مشاوره و روان‌درمانی (یحیی سیدمحمدی، مترجم)*. تهران: ارسباران.

نشاطدوست، زهرا (۱۳۹۴). *قرآن و کارکردهای هدایتی زمان در متن*. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشکده علوم و تحقیقات، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران.
ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۹۸). *فرهنگ و تمدن اسلامی*. تهران: دفتر نشر معارف.

Evans, V. (2005). The Meaning of Time: Polysemy, The Lexicon and Conceptual Structure. *Journal of Linguistics*, 41(1), 33-75.

Farley, W. (2008). Schleiermacher, The Via Negativa, and The Gospel of Love. *Theology Today*, 65(2), 145-157.

Gewirth, A. (2009). *Self-Fulfillment*. Princeton University Press.

Guba, E. G.; and Lincoln (1985). *Naturalistic Inquiry*. Beverly Hills, CA: Sage Publication, Inc.

Hansen, N. D.; Pepitone-Arreola-Rockwell, F.; and Greene, A. F. (2000). Multicultural Competence: Criteria and Case Examples. *Professional Psychology: Research and Practice*, 31(6), 652.

Ivtzan, I.; Gardner, H. E.; Bernard, I.; Sekhon, M.; and Hart, R. (2013). Wellbeing through Self-Fulfilment: Examining Developmental Aspects of Self-Actualization. *The Humanistic Psychologist*, 41(2), 119.

Mendelowitz, E.; and Schneider, K. (2008). Existential Psychotherapy. *Current Psychotherapies*, 295-327.

Shweder, R. A. et al. (2006). *The Cultural Psychology of Development: One Mind, Many Mentalities*. Available in: psycnet.apa.org.

Stuart, R. B. (2004). Twelve Practical Suggestions for Achieving Multicultural Competence. *Professional Psychology: Research and Practice*, 35(1), 3.